



تجلی انوار محمدی (ص) بر محمل شعر عرفانی، حدیقه سنایی، چهار مثنوی عطار و مثنوی معنوی مولانا و انعکاس آن در نگارگری مکتب قزوین

فائزه ایزدی^۱، مسعود روحانی^۲، احمد غنی پور^۳، مرتضی محسنی^۴

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران، ezadi_faezeh@yahoo.com

^۲ (نویسنده مسئول) استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران، ruhani61@yahoo.com

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران، ghanipour.48@gmail.com

^۴ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران، mohseni.morteza@yahoo.com

چکیده

طریقه نیل معرفت و حقیقت عرفا با آنچه اهل علم و قال می جویند یکسر متفاوت است. روش عرفا، بر کشف و شهود است. در این مسیر، هرچقدر عارف جد و جهد بلیغ نماید تا رجس و ناپاکی را از خویش بزاید، قلب او آمادگی بیشتری جهت جذب انوار حقیقت پیدا خواهد نمود. هرچند که اهل علم و فلسفه مناقشه‌ای دائمی با آنان داشته باشند. عرفا تأکید دارند یگانه سلوکی که به شهود منتج می شود سلوک عاشقی است. هرچه عاشق از درون کارگاه هستی پی جوی حقیقت گردد، راه را از میانه درنور دیده است. درون بینی عرفانی چنان اهمیتی داشت که فیلسوفان، چندی نیز بر آن تأکید ورزیده‌اند. صوفیه با ذوق به صنع خداوند می نگرند و تسلیم دل ملاک همیشگی آنهاست و با استدلال و چون و چرا کاری ندارند؛ چراکه پای استدلالیان را چوبی می بینند. که عارف در پی نظر کردن است نه دانستن. عارف می داند در مسیر کسب حقیقت نصیبی از دفتر و مدرسه نمی بیند او رهپوی علم عشق است. ناگفته نماند که عارف درحالی به یقین می رسد که «حق مطلق شناخته شدنی نیست و حتی با کشف و ذوق هم به صورت معمایی غامض باقی خواهد ماند. در شرایط عادی حق تنها از راه تجلی ذاتی شناخته شدنی است. داستان های پیامبر اکرم (ص) در نگارگری اسلامی به خصوص نگارگری مکتب قزوین نیز نمود واضحی دارد.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی استفاده شاعران و عارفان بزرگی مانند سنایی، عطار و مولانا از شریعت، حکایات و داستان های پیامبر اکرم در آثارشان.

۲. بررسی داستان های پیامبر اکرم (ص) در مکتب نگارگری قزوین.

سؤالات پژوهش:

۱. آیا شاعران و عارفان بزرگی مانند سنایی، عطار و مولانا از شریعت، حکایات و داستان های پیامبر اکرم در آثارشان بهره گرفته اند؟

۲. داستان های پیامبر اکرم (ص) چگونه در مکتب نگارگری قزوین بازتاب یافته است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۵۵

دوره ۲۱

صفحه ۱۵۹ الی ۱۸۰

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۴/۰۴

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۰۶/۱۶

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۹/۰۱

کلمات کلیدی

پیامبر اکرم،

سنایی،

عطار،

مولانا،

مثنوی.

ارجاع به این مقاله

ایزدی، فائزه، روحانی، مسعود، غنی پور، احمد و محسنی، مرتضی. (۱۴۰۳). تجلی انوار محمدی (ص) بر محمل شعر عرفانی، حدیقه سنایی، چهار مثنوی عطار و مثنوی معنوی مولانا و انعکاس آن در نگارگری مکتب قزوین. مطالعات هنر اسلامی، ۲۱(۵۵)، ۱۵۹-۱۸۰.



[dori.net/dor/20.1001.1.*
***** ** ** ** */](https://doi.org/10.22034/IAS.2021.308925.1761)



[dx.doi.org/10.22034/IAS
.2021.308925.1761](https://dx.doi.org/10.22034/IAS.2021.308925.1761)

مقدمه

میان صوفیان و عارفان راه یگانه‌ای طی نشد. بسیاری از عارفان بودند که جذبات و غلبات روحانی را برای نیل به حقیقت کافی نداشتند و عبور از شریعت را لازم می‌دانستند تا به حقیقت برسند. مناجات و موعظه و مضامین حقایق شریعت از جمله ملزوماتی بود که موجب پدیداری قالب مثنوی عرفانی گردید. سنایی نخستین شاعر عارفی است که با منظومه شکوهمند حدیقه حالات و معاملات عرفا را با شریعت تطبیق داده، و در درستی آن اصرار بسیار ورزیده است. سنایی برای نمایاندن میزان دلبستگی خویش به شریعت محمدی، سرود و سخن خویش را به عشق پیامبر اکرم در مثنوی‌های خود الصاق کرده است. «اگرچه سنایی، هرگز تندروی‌های عطار و مولانا و هنجارگریزی‌های آن‌ها را در شعر نداشته و به ظواهر شریعت اقدام نموده است. عطار و مولانا نیز در مثنوی نه در غزل، «به بیان مقامات و حالات و معاملات در کنار نمایاندن لبّ شریعت و حاق حقیقت و تأویل و بیان‌شان»، همت به خرج داده‌اند (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴۵). ناگفته نماند «نظر مولانا جلال‌الدین آن بوده که به استدعای حسام‌الدین چلبی کتابی به طرز سنایی نظم کند» (همان، ۱۴۷). پس هم عطار و هم مولانا، طریقه سنایی در حدیقه را پیش چشم داشته‌اند و سعی کردند تالی و جانشین به حق او باشند. اما در غزلیات این دو در شعر قلندرانه باشور و هیجان وصف‌ناشدنی شباهتی به سنایی در قالب غزل ندارند. اما دلبستگی هر سه با درجاتی بیش و کم به انگیزه خلقت، ختمی مرتبت تقریباً هم‌سو بوده‌اند.

بعد از درگذشت شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ ه. ق، دوران حکومت ۵۳ ساله شاه طهماسب اول آغاز می‌شود. شاه اسماعیل به خاطر وقوع جنگ‌های زیاد در دوران حکومتش نتوانست همچون فرزندش، شاه طهماسب به هنر توجه داشته باشد. طراحی تصاویر عمارت مجلل دولت‌خانه و چهل‌ستون در قزوین عصر صفوی و اجرای اغلب آن‌ها با رنگ طلا به دست مولانا مظفرعلی انجام گرفته است. بیشتر طراحان جوان مکتب قزوین از شاگردان سلطان محمد تبریزی، آقامیرک و مولانا مظفرعلی به‌شمار می‌روند. در دوره ده‌ساله حکومت شاه طهماسب در پایتخت جدید (قزوین)، مکتب نگارگری قزوین به‌صورت تک‌ورقی و در هنر طراحی به شیوه سیاه‌قلم تحولی نوین یافت. در مکتب قزوین مصورسازی نسخ خطی جای خود را به خلق آثار انفرادی و فردگرا داد.

بررسی پیشینه پژوهش حاکی از این است که تاکنون اثر مستقلی با این عنوان به رشته تحریر درنیامده است. روش کار در این پژوهش بر آن است که مطالب مشترک میان حدیقه و مثنوی‌های عطار (الهی‌نامه، اسرارنامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه) و مثنوی معنوی که شخصیت آسمانی پیامبر اکرم (ص) را در خود متجلی ساخته‌اند شناسایی و سپس میزان تأثیرپذیری هریک را نشان دهیم. از سوی دیگر، به بررسی بازتاب تجلی انوار پیامبر در نگارگری مکتب قزوین بپردازد.

تجلی پیامبر در عرفان سنایی

سنایی از جمله شاعران شریعت‌مداری است که در سیر و سلوک عارفانه به هیچ روی عدول از جاده شریعت و دین را جایز نمی‌شناسد:

سوی حق بی‌زکات مصطفوی نرود پایت ارچه بیش دوی

(سنایی، ۱۳۶۸: ۲۰۴)

وی پیروی از شریعت را یگانه راه سعادت بشری می‌داند و ظهور دین مبین اسلام و پیامبری حضرت محمد (ص) را یگانه خوشبختی انسان‌ها می‌داند که می‌توانند از جهل و ظلمت‌رهایی یابند؛ چراکه هیچ شریعت و دینی دیگر نمی‌تواند با شریعت محمدی پهلوی بزند. سنایی معتقد است زمانی ذکر و تسبیح بر دل اثر می‌کند که آدمیزاد بر عبادت و به‌جای آوردن اعمال شریعت مداومت داشته باشد. و نیز پیروی از نبوت حضرت ختمی مرتبت را لازمهٔ محبت حق به‌شمارد. لازم به ذکر است که بدانیم پرداختن به شخصیت آسمانی پیامبر اکرم در مثنوی‌های شاعران بزرگ برنوع ادبی قصه (حکایت) تجلی یافته است.

لذا بهتر است این نوع ادبی را در بین آثار شعرای خود تحلیل نماییم تا غث و سمین هریک مشخص گردد. «وجود ده هزار قصهٔ کوتاه (حکایت) در ادبیات عرفانی فارسی، بیش و پیش از هر امری، گواه سلطه و اهمیت این نوع ادبی در ذهنیت بزرگان عرفان‌گرا در فکر و فرهنگ گذشته ماست هم از حیث بسامد و هم کیفیت که بخش عمده‌ای از بهترین و زیباترین قصه‌های فارسی - ایرانی و انسانی در این قصه‌ها جای گرفته‌اند» (محبتی، ۱۳۸۹: ۲۹). سنایی با تکیه بر مظاهر شریعت و اصرار بر بجای‌آوردنشان در حدیقه به قالب قصه (حکایت) پناه می‌برد و برای اینکه اهمیت فی‌المثل نماز را نشان دهد و بگوید که سرچشمهٔ نماز نیاز انسان به حق تعالی است و حقیقت نماز را در خشوع می‌داند:

چون تورا از تو دل برانگیزد پس نماز از نیاز برخیزد
از خشوع دل است مغز نماز و نباشد خشوع نیست نیاز

قصهٔ نماز خواندن علی(ع) خروج تیر از پای آن حضرت را به میان می‌کشد (سنایی، ۱۳۶۸: ۱۸۹). سنایی از جمله شاعران عارفی است که در تمامی دوره‌های زندگی مدّاح باقی ماند. او نقطهٔ تلاقی دو سنت ادبی حکمت، خرد، اندرز، تغزل و شادخواری است که به هر دو سنت وفادار است. اما آنچه «در سیر تاریخی مدایح سنایی مسلم است روند نزولی مدایح اوست. سنایی در دهه‌های نخستین زندگی برای برآوردن نیازهایش چنانکه انتظار می‌رفت با رفتن از محفلی به محفل دیگر در بزم ممدوحان شرکت می‌جست و گاه برای قوالان و خنیاگران و شاهان غزل و تغزل می‌سرود و می‌فرستاد» (دبروین، ۱۳۷۸: ۳۷۷).

عموماً غیرمذهبی‌اند. و اما در ادامه سفرهایش به سرخس و یافتن ممدوح دینی گرایشی به شعر مذهبی می‌یابد که البته مانع شعرهای مدحی پیشین نمی‌شود» (محسنی، شاگرد موتاب مریم، ۱۳۹۳: ۳). اما سنایی حدیقه انگار نسبت به سنایی قصاید، شاعر دیگری است و ره دیگری می‌جوید. او علیه ظالمان، سخت‌ترین انتقادهای را دارد و نسبت به آیین و سنن شریعت غیرت خاصی از خود بروز می‌دهد. سنایی می‌داند قرآن کریم به‌عنوان آیت‌الهی که به‌دست پیامبر اکرم

(ص) در اختیار بشریت قرار گرفته است، سراسر بیان حقایق و معارف و احوال امت‌های گذشته برای روشنگری و عبرت‌آموزی و توجه به حقایق است. چه از پیامبران، پیامبراسلام، انسان کاملی است که مظهر همه نام‌های نیکوی خداوندی و آیین تمام نمای خدا و در همه امور سرمشق است. انسان کامل، اشرف مخلوقات و گل سرسبد آفرینش است. اگرچه اصطلاح انسان کامل قرآنی نیست ولی ریشه آن را باید در قرآن جست. بنابر اعتقاد عرفا در بحث آفرینش، پروردگار نخستین چیزی که آفرید نور حبیبش محمد صلی‌الله‌بود. آنگاه از نور آن حضرت ۱۲۴ هزار پیامبر را آفرید (غفارآوا زیاده، ۱۳۹۰).

در مثنوی پرآوازه و گرانسنگ حدیقه، فصلی به تنویر زوایای زندگی، موقعیت و شأن و منزلت ویژگی‌های اخلاقی، روحی، نکات بدیع و بیدارگر از سنت رسول‌الله اختصاص یافته است. دکتر شفیعی کدکنی در تازیانه‌های سلوک به تبیین موقعیت سه‌گانه سنایی پرداخته است. حال اگر بخواهیم ساحت وجودی سنایی را در حدیقه معلوم گردانیم، بی‌شک باید آن را قطب روشن شعر او، بدانیم.

سنایی در باب سوم حدیقه، که حدود ۶۸۵ بیت دارد عناوین متعددی را برگزیده است. وی سعی دارد در این مثنوی عرفانی، تنها به جنبه‌های عرفانی شخصیت پیامبر اکرم بپردازد. نکته مهمی که سنایی بر آن انگشت نهاده، فضل تقدم پیامبر اکرم بر سایر پیامبران است. نخستین ویژگی پیامبر(ص) که با نگاه عارفانه - شاعرانه سنایی پرداخته شده، آفرینش آن حضرت است. او تأکید دارد که با سخن والای «لولاک لما خلقت الافلاک»، می‌توان درک کرد، زبده و خلاصه‌بودن موجودات پیامبر که خداوند عالم و آدم را به‌خاطر ایشان آفرید. چنان عشقی از حضرت ختمی مرتبت در وجود سنایی شعله‌ور است که گاه فراموش می‌کند مطلبی را چندین مرتبه تکرار کرده است البته نه تکرار ملال‌آور که تکرار هنرمندانه است. «وی در فصل سوم حدیقه دوران حیات پیامبر را از ولادت تا رحلت به تماشا گذاشته است. ناگفته نماند که شعر حدیقه شعر روایی نیست که محدودیتی بیابد بلکه توصیفی تحلیلی است وی حضرت رسول را جان جهان و جهان جانها یاد می‌کند بند نخست را باید مطلع یا مدخل نامید. شروعی شیوا و دل‌انگیز و شاعرانه از ویژگی‌های بیان سنایی است» (اکبری منوچهر، ۱۳۸۶: ۱۵۳-۱۴۱). حضرت پیامبر به‌عنوان موجودی خاکی اما افلاکی همواره مورد توجه شاعران و ادیبان بوده است تا جایی که هر شاعری بنابر توان خود به تفسیر شخصیت و وقایع و جایگاه ایشان پرداخته است.

مطهری در کتاب فطرت می‌گوید:

«در میان موجودات جهان هیچ موجودی به اندازه انسان نیازمند تفسیر نیست.» (مطهری مصطفی، ۱۳۷۰: ۴۶)

در تعلیم سنایی نقل انواع داستان و حکایت و بازگویی روایت‌های تاریخی با مناظره‌ها و گفت‌وگوی بزرگان دین و تصوف، چه از منظر هنر شاعری و چه به قصد حکمت‌آموزی و تعلیم صوفیانه، یکی از مبانی کار او بوده‌اند. صداقت در بیان و طرفه انگیزختن حکایت موجب تازگی و بدیع‌بودن مفاهیم می‌شود. هرچقدر شاعر در ارادت، صادق باشد و در فضای آن مهر و دلدادگی سر از پا نشناسد بی‌شک نتیجه‌ای که حاصل می‌گردد تأثیر بی‌امان آن بر مخاطب خواهد

بود. «تقدم سنایی بر شاعران عرصه ادبیات تعلیمی باعث شده تا آثار او در این زمینه هم سرمشق بسیاری از شاعران به‌شمار آید. براین اساس برخی محققان وی را موجد تمثیل می‌دانند» (تقوی محمد، ۱۳۸۵: ۱۸۵). «شیوه سنایی در سرودن این تمثیل‌ها و حکایات عرفانی و اخلاقی به‌وسیله عطار گسترش یافت و در مثنوی مولانا به اوج رسید» (محمودی مریم، زمانی ثمرگان، ۱۳۹۵: ۱۸۵). سنایی معتقد است که عرش همیشه آشفته بوده است و به‌واسطه حضور پیامبر (ص) به آرامش و سکون رسیده است. این آرامش نشان می‌دهد که جایگاه پیامبر در نزد خداوند چقدر است و نشانگر عشق خداوند به آن حضرت است.

حکایت و قصه یکی از بهترین ابزار هنری است که می‌تواند تجلی این عشق را به بهترین نحو نشان دهد. در باب الثالث حدیقه سنایی در نعت پیامبر اکرم چنین سخن‌سرایی می‌کند:

احمد	مرسل	آن	چراغ	جهان	رحمت	عالم	آشکار	و	نهران
آمد	اندر	جهان	جان	هرکس	جان	جانها	محمد	آمد	و بس
تا	بخندید	بر	سپهر	جلی	آفتاب	سعادت	ازلی		
نامد	اندر	سراسر	آفاق	پای‌مردی	چنوی	بر	میثاق		
آن	سپهرش	چه	بارگاه	ازل	آفتابش	که	احمد	مرسل	
شرع	او	را	فلک	مسلم	کرد	خانه	بربام	چرخ	اعظم کرد

(سنایی، ۱۳۶۸: ۱۹۴)

سنایی شرع محمدی را «شحنه خدای آباد» می‌داند. نکته دیگر کلام آن حضرت است که بر دو گونه صادر شده است: **الف)** آنچه در زمینه و حالت وحی به قلب مبارک ایشان نازل شده در شب قدر یک‌جا و یکبار هم به‌تدریج طی بیست و سه سال.

ب) آنچه در زمینه و حالت عادی و در زندگی معمولی از زبان مبارک رسول‌الله صادر شده که سخن خود اوست. نوع اول را کلام و عبارات قرآنی می‌نامیم و نوع دوم را حدیث نبوی که از نظر سنایی هر دو نوع آب زندگانی‌اند.

زحمت	آب	و	گل	دراین	عالم	رحمتش	نام	کرده	فضل	قدم
قدر	شبهای،	قدر	از	گل	او	نور	روز	قامت	از	دل او
حلقه	حلقه‌ها	به	حلقه	موی	شحنه	شرعها	به	صفحه	روی	
راز	حق	پرده	محارم	او	نفس	کل	صورت	مکارم	او...	

(همان: ۱۹۴)

در مقام مقایسه با پیامبران دیگر سنایی چنین نظر می‌دهد:

انبیاء گرچه محتشم بودند جملگی صفر آن رقم بودند

(همان: ۲۰۱)

و دربارهٔ شرع او این‌گونه می‌سراید:

دین او در جهان رفیع شده از پی امتان شفیع شده
شرع او در بصیرت و احسان برتر است از قیاس و استحسان
ملت درد اصفیا ز گلش معنی نور انبیاء ز دلش

(همان: ۲۰۱)

سنایی معتقد است که هیچ پیامبری در بارگاه حضرت احدیت مثل پیامبر اسلام نتوانست قربت و عزت بیابد و در این دنیا نتوانست روضهٔ رضوان و جهنم عدل خداوند را و هرچه را که باید می‌دید کمتر از یک ساعت خداوند به او نشان داد:

گفت دیدم بهشت مأوی را سد ره و عرش و لوح و طوبی را
لطف فردوس را پسندیدم قهر زندان عدل هم دیدم
هرچه مکنون غیب حضرت بود به کم از ساعتی مرا بنمود
گر شریفند و گر وضع همه کرم او بود شفیع همه

(همان: ۲۰۲)

سنایی در مدح و وصف پیامبر اکرم از همه عناصر و پدیده‌های هستی برمحمل حکایت و قصه مدد جسته تا بتواند او را به بهترین نحو و درخور شأن والایش بستاید. عناصری چون موجودات طبیعی، پیامبران دین و شریعت، کتاب و سنت، جنگ‌ها و جریان‌های بزرگ اسلامی، اصحاب و اولیا، معانی و حقایق هستی، ازل و ابد، زمین و زمان، جسم، جان، آسمان، عرش، کعبه و... همهٔ این عناصر در شعر سنایی در حدیقه و حکایات آن، نشان از عظمت معنوی پیامبر (ص) در عالم کون و مکان است.

از نظر حکایت‌پردازی وی پیشگام عطار و مولانا و سعدی و جامی و... می‌باشد و از منظر تصویرسازی، استفاده به‌جا از استعاره و تشبیه بلیغ و مجاز و کنایه، بسیار موفق ظاهر شده است به‌گونه‌ای که این صور خیال را جابه‌جا برای بهره‌گیری از ستایش پیامبر اعمال نموده است.

موضوع بسیار مهمی که بر قلم و ذوق شاعرانه سنایی و عطار و مولانا در مثنویهایشان رفت و بسیار پرطراوت و بدیع پرداخته نشد، معراج حضرت رسول است. ضمن اینکه معراج بزرگ‌ترین حادثه در طول زندگی پیامبر اکرم بوده است. عجیب آنکه حد و زمان معراج و همراهی جبرئیل تا فلک هفتم در قرآن نیز آمده است. مبدأ حرکت، رؤیت واقعیت این عالم و نیز عالم آخرت و مشاهده بهشت و دوزخ و نیز عروج جسمانی و روحانی، قرب و منزلت آن حضرت در نزد خداوند، در نزد فرق مختلف محفوظ است. تنها اختلاف این است که برخی معتقدند از منزل ام‌هانی بود و گروهی دیگر مبدأ را کعبه می‌دانند.

شب معراج چون بحضرت رفت با هزاران جلال و عزت رفت
چون به رفر رسید روح امین جست فرقت ز مصطفای گزین

(همان: ۲۲۴)

نکته مهم این است که خداوند در قرآن دوبار به جان پیامبر قسم یاد کرد و این افتخار نصیب هیچ پیامبر دیگری نشد. و سنایی در مدح و ستایش و بازگویی معراج چنان در حالت شوق و شغف روحانی قرار می‌گیرد که از نام و ننگ می‌گذرد و بهترین القاب را در حدیقه به پیامبر اکرم نسبت می‌دهد:

رکن عالم علم- برجیس دبیر او- خورشید مهره گیسوی او- ملک ادراکش لوح محفوظ است و الی آخر.

۲. تجلی سیمای پیامبر اکرم (ص) در مثنوی‌های چهارگانه عطار

انسان به واسطه دارا بودن گوهر دل و جان که گنجینه اسرار حق و تجلیگاه انوار الهی است. مباحی به تکریم و جانشینی باری تعالی و شایسته پذیرش بار امانت و صفت احسن التقویم گردیده. در آثار عارفان شهیری چون سنایی، عطار و مولانا هدف نهایی از طرح و تحلیل کلیه مباحث عرفانی و ارائه داستان‌ها و تمثیلات شیرین و موشکافی‌های دقیق روانی و کلامی از ابعاد شخصیت‌های در اوج یا حسیض اخلاقی چیزی جز تبیین و توجیه صفات ارزشمند انسان کامل و رهنمونی به مکتب روحانی او منظور نظر نیست. این انسان کامل که در نظر صوفیه هدف غایی تربیت به‌شمار می‌رود مظهر جمیع اسما و صفات خداوندی «نگهدار جهان و شرط بقاء طبیعت است و اگر محض او نبود، طبیعت خلعت وجود نمی‌پوشید و نوری که خدا را به خود می‌نماید پدید نمی‌آمد.

«قاطبه نویسندگان و شاعران عارف ایران، نبی اکرم (ص) را به مصداق آیت: «انک لعلی خلق عظیم»، نمونه کامل و تمام عیار مکارم اخلاقی و واجد کلیه صفات انسانی دانسته و از شخص پیامبر به‌عنوان قطب اکبر و عوٹ اعظم و سید کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و عالی‌ترین انسان کامل یا انسان اکمل یاد کرده‌اند» (رمجو حسین، ۱۳۷۵: ۲۲۱ و ۲۲۰).

عطار از جمله شاعران عارف و یا عارفان شاعری است که به قصه و حکایت اهتمامی به جَد داشته است و اینکه موضوعات عرفانی و ویژگی‌های انسان کامل را به پیروی از سنایی در حدیقه، با همت والا در چهار مثنوی خویش بر محمل حکایت و قصه به بار آورد. مرحوم فروزانفر در مقدمه شرح احوال و آثار عطار می‌نویسد: «تنها در چهار مثنوی منطق- الطیر، اسرارنامه، الهی‌نامه و مصیبت‌نامه، ۸۹۷ حکایت نقل شده است و این سوای ۹۸۸ حکایت و ۲۸۶۴ گفتار صوفیان است که در دو مجلد تذکره‌الاولیا آمده است. این موضوع علاقه عطار را به آوردن حکایات از هر نوع بیان می‌کند» (فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۴۰: مقدمه).

در ادبیات داستانی معاصر جهان شیوه‌ای در رئالیسم باب شده است که به رئالیسم جادویی معروف شده است. این شیوه، از کتاب صدسال تنهایی گارسیا مارکز به شهرت رسیده‌است. منظور از بیان این شیوه این است که با حکایات و قصه‌های صوفیانه در تذکره‌ها یا مثنوی‌های عارفانه و کتب داستانی صوفیانه، در اصول اشتراکات قابل توجهی دارد.

اگر بخواهیم در خلاصه‌ترین وجه این نکات مشترک را نشان دهیم عبارت‌اند از:

۱- واقعیت و خیال؛

۲- جادو و خرق عادت.

همان‌گونه که معلوم است این دو اصل در تمامی قصه‌ها و حکایات صوفیانه قابل پیگیری و رؤیت است. در مورد نخست شکسته‌شدن مرز بین خیال و واقعیت و اینکه عالمی جز عالم واقعیت یعنی عالم خیال وجود دارد در حکایات صوفیه مبحث جذابی شکل می‌گیرد. و نیز خرق عادات که از اصول بنیادین قصه‌ها و حکایت‌های صوفیانه می‌بینیم که تحت عنوان «کرامات» مطرح می‌شوند.

می‌توان توجه به خرق عادات در کرامات صوفیانه و الگوی خاصی از باورپذیری را که صوفیه در مباحث نظری خود آن را برگرفته از ایمان دینی و باور به وجود «عوالم واسط خیال و مثال» تعریف کرده‌اند. به عنوان برترین مشخصات تذکره نگاری‌های تصوف دانست» (رودگر محمد، ۱۳۹۶: ۲۶۳ و ۲۶۲). در همین عوالم واسط خیال و مثال است که مسائل و مباحث بسیار مهم معجزات پیامبر (ص) و کرامات شیوخ متصوفه شکل می‌گیرد. اما در باورپذیری، هیچیک از مسلمانان نسبت به وقوع آن‌ها کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نمی‌دهند و کاملاً می‌پذیرند چراکه شک و شبهه در معجزات پیامبر (ص) خود انشقاق در پذیرش دین را پدید می‌آورد.

به واسطه پدیداری معجزاتی مثل معراج پیامبر (ص) است که می‌پذیریم خداوند از بین تمام پیامبران، تنها به پیامبر اسلام (ص) اجازه دیدار به قد قاب قوسین داده است و یا جایی که جبرئیل امین رخصت ورود نداشت به ایشان اجازه داده‌اند. پیامبر خود در حدیقه آمده- فرموده‌اند: که تمامی بهشت و دوزخ را خداوند به من نشان داده‌اند. با اینکه تمام مراحل معراج از نظر زمان فیزیکی و در واقعیت امکان‌پذیر نیست اما در باور مسلمانان از صدر تا امروز کسی آنرا به دیده تردید ننگریست و کاملاً مورد پذیرش مسلمانان واقع گردیده است.

«لزوم بحث از عوالم واسط از این جهت است که نفس سخن از نگاه تذکره‌نویسان تصوف اعتبار معنوی داشته مربوط به عالمی دیگر است. اگر موسی کلیم‌الله بود و عیسی کلمه حق بود محمد (ص) در شب معراج «سلطان سخن» بود:

اگر	موسی	کلیم	روزگار	است	کلیم	او	کلام	کردگار	است
اگر	عیسی	نبودی	کلمه	حق	کجا	بودی	ز	عزت	روح مطلق؟
محمد	نیز	گو	مقصود	کن	بود	شب	معراج	سلطان	سخن بود

(عطار، ۱۳۳۹: ۲۹)

این‌گونه است که عطار شعر را برتر از نثر می‌داند. وی شعر را برآمده از شرع و عرش می‌داند:

شعر و شرع و عرش از هم خاستند تا دو عالم زین سه حرف آراستند.

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۶)

«اعتبار شعر و سخن وابسته به توجه‌اش به آفرینش و قانون الهی است» (پورجوادی نصرالله، ۱۳۷۴: ۳۹)

«عطار مثنوی‌ها و رباعی‌های خود را شعرهایی می‌دانست که در راه باور دینی‌اش و در راستای کارهای شایسته (و عملوا الصالحات) سروده شده‌اند و از نظم آن‌ها همراهی با شرع را منظور داشت» (احمدی بابک، ۱۳۸۱).

با مطالعه اندیشه و جهان‌بینی عطار، نمی‌توان بین انسان کامل او با انسان کاملی که در اسلام معرفی شده است، تفاوتی دید؛ زیرا اولاً او آشنای تمام عیار مفاهیم و معاریف اسلام است و پای‌بند به تمامی آیین‌های دین مبین؛ ثانیاً خود او، پیامبر اسلام را نه انسان کامل که اکمل پیامبران می‌شناسد و در مثنوی معروفش مصیبت‌نامه معرفی نموده است. جالب است بدانیم حضور شاعرانی مثل ناصر خسرو، سنایی، نظامی، عطار، مولانا، عراقی و... همچون حضور انبیا در عصر و زمانه خاصی است. هر کدام کوشیده‌اند در لفافه سخن عارفانه تمامی توصیه‌های پیامبر اکرم را بگنجاند تا جامعه براساس ضرورت نیاز خود به تعادل برسد.

«اینکه عطار اگر به وادی عرفان کشیده می‌شود، عرفانش عرفان مردم‌گریز و اعتزالی نیست بلکه عرفانی سازنده و پویاست. وی برخلاف دیگران بین عقل و عشق نه تنها تضادی نمی‌بیند که آن‌ها را به هم متصل می‌سازد. راه رسیدن به کمال از نظر عطار، شیرمردی و جانفشانی می‌طلبد و کسی که مرد این راه است باید یک‌سره دست از جان بشوید و خود در میان نباشد چنانکه می‌گوید:

شیرمردی	باید	این	راه	شگرف	زانکه	ره	دوراست	ودریا	ژرف	ژرف
مردمی	باید	تمام	این	راه	جان	فشاندن	باید	این	درگاه	را
دست	باید	شست	از	جان مردوار	تا	توان	گفتن	که	هستی	مردکار

جان چو بی‌جانان نیرزد هیچ چیز همچو مردان برفشان جان عزیز»

(منطق‌الطیر: ۴۱)

(حجازی، بهجت‌السادات، ۱۳۹۰: ۱۹۳)

«از میان مثنوی‌های متعددی که به عطار نسبت داده شده است مسلماً چهار مثنوی اسرارنامه، الهی‌نامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه از آن عطار است. غیر از اسرارنامه که اشتغال بر حکایات جدا از یکدیگر شبیه حدیقه سنایی و مخزن-الاسرار است سه مثنوی دیگر حکایت‌هایشان تصویری روشن از روزگار عطار و قرن ششم است. در حدیقه اگرچه مخاطب شعر تعلیمی همه مردم‌اند و سبب شده است که حدیقه در قلمرو فهم خواص محدود و دایره مخاطبان آن تنگ شود. در مثنوی‌های عطار سادگی موجب گسترش دایره مخاطبان شده است. مثنوی‌های عطار که به نظر می‌رسد با ترتیب اسرارنامه، الهی‌نامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه سروده شده باشد یک دوره کامل از سلوک عرفانی را از مرحله شریعت و زیستن با خلق و در میان خلق و سپس طی مرحله دشوار طریقت و سیر در احوال و مقامات روحانی و وصول به فنا و سپس بازگشت به بقای بعد از فنا، همراه با ذکر و بیان همه دقیق و نکات عرفانی از طریق حکایت‌ها و تمثیل‌های دلکش تصویر و توصیف می‌کند» (پورنامداریان تقی، ۱۳۸۰: ۲۵۲).

مسئله عمده مطرح شده در متون عرفانی، مبحث وحدت وجود است که سنایی، عطار، مولانا، شبستری، ابن عربی و... بسیاری دیگر آن را در قالب حکایت و قصه سروده‌اند و پشتوانه‌ای فربه برای عرفان ایرانی پدید آوردند. البته عطار و مولانا، نظریه افراطی ابن عربی در این باره را نپذیرفته‌اند و اندکی آن را تعدیل کرده‌اند. «فرضاً ابن عربی معتقد است «نه تنها حضرت عیسی فرزند خداوند بود بلکه هر بشری فرزند خدا و تجلی روح الوهیت است ولی عطار و مولانا آن را نپذیرفتند و تنها این مقام را به انبیاء و به‌طور کلی به «انسان کامل» منحصر می‌دانند» (همایی، ۱۳۶۷: ۲۳۶).

«البته نه به‌عنوان فرزند خدا بلکه فقط او را محل تجلی حق می‌دانند. او همچون شبستری حلول و اتحاد را به هیچ‌وجه قبول نمی‌کند بلکه او به استغراق یا فنای در حق اعتقاد دارد:

حلول و اتحاد اینجا حرام است ولیکن کار استغراق عام است
هرآن حکمی که کردی آن تو باشی عظیم و عالم و دیان تو باشی
هر آن وصفی که حق را کرد خواهی چنان دانم که انسی فردخواهی»

(اسرارنامه: ۹۵-۹۴)

(حجازی بهجت‌السادات، ۱۳۹۰: ۸۰ و ۷۹)

رسول اکرم (ص) اشارتی دارد: خلق الله آدم علی صورته الرحمن، چون انسان کامل نسخه حق است مانند او حی و علیم و قادر می باشد عطار نسبت خدا و هستی را نسبت سایه و نور می داند چنانچه قرآن می فرماید: الله نوالسموات و الارض فر و نور و حضور آن ذات برهر ذره از عالم می تابد:

زهی	فرّ و	حضور و	نور آن	ذات	که	برهر	ذره	می تابد	ز	ذرات
وجود	جمله	ظّل	حضرت	تست	همه	آثار	صنع	و	قدرت	تست

(عطار، ۱۳۶۱: ۳)

نکو	گویی	نکو	گفتست	در	ذات	که	التوحید	اسقاط	الاضافات
-----	------	-----	-------	----	-----	----	---------	-------	----------

(عطار، ۱۳۳۹: ۱)

غرض	او	بُد	ز	گردش	عالم	خوانده	او	و	طفیل	او	آدم
غرض	کن	ز	حکم	در	ازل	اول	الفکر	و	آخر	العمل	او
بوده	اول	به	خلقت	و	صورت	و	آمده	آخر	از	پی	دعوت
بوده	مقصود	آفرینش	او	آفرینش	را	انبیاء	نشان	بینش	او		

(سنایی، ۱۳۶۸: ۷۴۰ و ۷۴۱)

آفرینش	را	جز	او	مقصود	نیست	پاکدامن تر	از	او	موجود	نیست
آنچه	اول	شد	پدید	از	جیب	غیب	بود	نور	پاک	او
آفتاب	شرع	و	دریای	یقین	نور	عالم	رحمة للعالمین			
خواجۀ	کونین	و	سلطان	همه	آفتاب	جان	و	ایمان	همه	
مهمترین	و	بهترین	انبیاء	رهنمای	اصفیا	و	اولیاء			
همچو	شبم	آمدند	از	بحر	جود	هر	دو	عالم	از	طفیلش

(عطار، ۱۳۶۶: ۴۰)

بهراین	خاتم	شدست	او	که	به	جود	مثل	او	نه	بود	و	نی	خواهند	بود
ختمهایی	کانبیا	بگذاشتند	آن	به	دین	احمدی	برداشتند							
قفل های	ناگشوده	مانده	بود	از	دم	انافتحنا	برگشود							

او شفیع است این جهان و آن جهان این جهان زی دین و آنجا زی جنان
هست اشارات محمدالمراد کل گشاد اندرگشاد اندرگشاد
صد هزاران آفرین برجان او بر قدوم و دور فرزندان او

(مولوی: ۱۵۴ و ۱۵۵)

مدح و ستایش امرا و حاکمان و پادشاهان نشأت گرفته از بواعث مادی و صله بوده است اما آنچه در ستایش پیامبراکرم در آثار عطار آمده، لبریز از عشقی وصفناشدنی از وجود او و محبت راستین و مبتنی برعاطفه‌ای است که عطار با آن پیامبراسلام را می‌ستاید. عطار در تبیین اوصاف ظاهری آن حضرت و حسن خلقت او می‌گوید:

چیست والشمس آفتاب روی او چیست واللیل آیت گیسوی او

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۳)

وی زیرکانه به دو عنصر قرآنی اشاره می‌کند که مشبه آن چهره و گیسوی پیامبراکرم است یعنی شمس و لیل هردو محمل سوگند خداوند بوده است تا به این طریق حتی ظاهر پیامبر را به فلسفه خلقت خداوند متصل نماید. در مثنوی اسرارنامه آورده:

ز مویش مشک در عالم دمیده ز رویش نور برگردون رسیده
سه بعداز عطر موی او معطر دو کون از نور روی او منور
زهی مشک دو گیسوی سیاهش که هر موی است و صدجان در پناهش

(عطار، ۱۳۶۱: ۱۱)

مقامی که عطار برای خاتم نبوت قائل است پیش از این سنایی نیز آن را مدنظر داشت و پس از این نیز مولای رومی سرلوحه مثنوی خویش ساخته است.

عطار در اسرارنامه نسبت پیامبران را دربرابر حضرت رسول (ص) چنین تفسیر می‌کند:

همه پیغمبران در مجلس تو ولی جز حق نبوده مونس تو
حجاب آدم آمد گندمی چند نه گندم نه بهشت آمد ترا بند
حجاب راه موسی گشت نعلین تو با نعلین بگذشتی ز کونین
حجاب راه عیسی سوزنی بود تو را در هر مقامی روزنی بود
تویی در شبافروز انبیاء را تویی شمع حقیقی اولیا را

چراغ چار طاق هشت باغی شب معراج در شب چراغی

(همان: ۱۳)

و نیز پس از ذکر جمیل و جمال چهره پیامبر اکرم (ص)، آنچه قرآن کریم هم به آن اشاره داشته، محبت و رحمت آن حضرت است که عطار در منطق الطیر آورده:

هر که شمع تو ببیند آشکار
جان به طبع دل دهد پروانه وار
دیده جان را لقای تو بس است
هر دو عالم را رضای تو بس است
داروی درد دل من مهر توست
نور جانم آفتاب چهر توست
بر درت جان بر میان دارم کمر
گوهر تیغ زفان من نگر
هر گهر کان از زفان افشاند هام
در رهت از قعر جان افتاده ام

(عطار، ۱۳۶۶: ۹۴)

عطار حتی قسم یاد کردن خداوند به رسوش را از نظر می گذراند لعمرك انهم لفی سكرتهم یعمهون: و این مطلب را در مثنوی خویش ذکر می کند:

چون لعمرك تاج آمد بر سرش
کوه حالی در کمر شد بر درش
ای قیام فاستقم معراج تو
قم فاندِر ای لعمرك تاج تو

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۸)

عطار به برخی از معجزات آن حضرت در اشعار خود اشاره دارد همچون معجزه إسرائ و معراج. جالب اینکه معجزه ای مثل معراج را در آثار گوناگون خود آورده اما در هر اثر به شکلی متفاوت و مؤثر.

«عطار در بیان داستان معراج به اکثر عناصر داستان که در کتب جدید آمده اشاره دارد. اما فراموش نمی کند که یک شاعر صوفی مسلک است به همین خاطر گاهی معانی و مفاهیم صوفیانه را بر این اصل داستانی می افزاید در منظومه اسرارنامه که محتوی ۱۰۴ بیت پیرامون معراج نبوی است با عواطف شاعرانه نقل می کند و از زبان جبرئیل خطاب به پیامبر داستان را نقل می کند:

برآمد یک شبی جبرئیل از دور
براقی برق رو آورد از نور
که ای مهتر از این زندان گذر کن
به دارالملک روحانی سفر کن

(عطار، ۱۳۶۱: ۱۵)

(احمدی عبدالحمید، ۱۳۸۹: ۱۳)

پیامبر از زبان عطار در مسیر راه با پیامبران و فرشتگان برخورد می‌کند اما توقفی در کار نیست چون منزل نهایی او عرش پروردگار است.

براق برق رو زین خطه خاک	براند و خطبه خواند اول بر افلاک
ز صحن خاک در یک طرفه العین	برآمد تا فضای قاب قوسین
قدم بر ذروه خلد برین زد	علم بر عرش رب العالمین زد
فتاده غلغلی در عرش اعظم	که آمد صدر و بدر هردو عالم...
چو بگذشت از جهت ره گشت باریک	به آخر شد به رب العزه نزدیک

(عطار، ۱۳۶۱: ۱۵)

در پایان شاعر تصویری ارائه می‌دهد تا بتواند دلیل خود را ذکر کند. که خداوند از شدت وجد پیامبر کاسته و از فشار او کم کرده است.

و حضرت لب به سخن می‌گشاید:

چو رب العز در اسرار آمد	پیمبر نیز در گفتار آمد
که یارب امتی دارم گنہکار	به فضل خود ز آتش‌شان نگہدار

(همان: ۱۸)

زیباتر اینکه امر مسلم معراج را با تخیلات و تصاویر شاعرانه درآمیخته فضایی دلکش ارائه می‌دهد تا هم از نظر قصه و حکایت وظیفه خود را در شاعری به انجام رساند و هم وظیفه شرعی خود را نسبت به انگیزه خلقت، ختمی مرتبت وفادار مانده باشد. این امر معراج را در مصیبت‌نامه، به شکلی و بیانی دیگر متجلی نموده است تا هنر خود را در پهنه ادب پارسی به ظهور برساند:

میم احمد محو شد پاک آن زمان	تا احد ماند و شد احمد آن زمان
-----------------------------	-------------------------------

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۶)

در پایان «عطار در الهی‌نامه حکایتی از یهودی می‌آورد که در شام هرگاه نام پیامبر اکرم را در تورات می‌دید می‌برید باز فردا نام او را در تورات دست‌نخورده می‌یافت. شک بر دلش افتاد. راهی مدینه شد دریافت که پیامبر دل از دنیا برید. سر و روی خویش می‌زد و پیراهن می‌درید. گفت لا اقل اگر او را ندیدم جامه‌ای از او به من دهید.

به در خانه فاطمه (ع) شدند. فاطمه (ع) از شدت حزن در بسته بود. قصه یهودی شنید یادش آمد که پیامبر وصیت کرده بود به هنگام وفات که عاشقی از راه می‌رسد هر چند مرا زنده نخواهد یافت ولی مرقع را به او بده. مرد یهود پیراهن پوشید بوی آشنا یافت مسلمان شد وقتی بر سر مرقد پیامبر رسید و بوی خاکش شنید همان‌جا جان داد. عطار می‌گوید:

تو کم‌تر از جهود نیستی:

اگر تو عاشقی مذهب چنین گیر چو شمع از شوق معشوق چنین میر»

(الهی‌نامه: ۱۱ و ۱۷)

(ریتز هلموت، زریاب خویی، ۱۳۷۷: ۳۹۴ و ۳۹۳)

۳. تجلی سیمای پیامبر اکرم در حکایات مثنوی

از الگوهای معدودی که مولوی مدنظر خویش قرارداد، سنایی و عطار بیشترین تأثیر را بر او نهادند.

سنایی در عصری می‌زیست که هنوز دولت مرکزی با اقتدار جلوه‌گری می‌کرد. لذا قالب عمده شعر، هنوز قصیده بوده است. قصاید مدحی همچنان به عنوان قالب برتر مدنظر سنایی نیز بوده است وی در عین بنیان نهادن مثنوی‌های عرفانی و تعلیمی و ریختن مفاهیم بلند صوفیانه در وسعت مثنوی، برای گذران معیشت، در قصیده نیز هنرنمایی می‌کرد.

اما زمانی که شرایط به عهد عطار رسید دیگر از حکومت مرکزی نشانی نبود و یورش خصمانه و ددمنشانه مغول، شیراز و اقتدار را از هم پاشید و حکومت‌های ملوک‌الطوایفی در هر گوشه و کنار سر بر آوردند و قالب شعر نیز از قصیده به پاشانی غزل رسید.

عصر عطار عصر آشفتگی، درهم ریختگی، خون‌ریزی و گردنکشی و بی‌سر و سامانی بود تا جایی که این عارف پیر جان بر این هنگامه نهاد. اما قدرت حدیقه مثنوی آنچنان محکم و با اقتدار بود که عطار نیز به پیروی از سنایی، نه تنها در یک مثنوی بلکه در چندین مثنوی اندیشه‌های عارفانه خود را از نهانگاه خویش بر صفحه تماشا نهاد. منطق‌الطیر، اسرارنامه، مصیبت‌نامه و الهی‌نامه از بین آثار دیگر او، بی‌شبهه از آن عطارد که پا، جای پای سنایی نهاد اما شورانگیزی و دلدادگی و شیفتگی بیشتری نسبت به سنایی در انتقال اندیشه‌های عارفانه ممزوج کرد و نامی بلند از خود در طومار بلند ادب پارسی به یادگار نهاد.

مثنوی صوفیانه اگر با حدیقه سنایی آغاز گردید با مثنوی‌های عطار به گرمی و جوشش و پویایی و شیفتگی و در مثنوی مولانا به عرش عظمت رسید به گونه‌ای که وجهی متعالی‌تر از آن قابل تصور نیست. «حدیقه با آنکه منظومه‌ای تعلیمی و عرفانی است از نظر معنی یکدست و هماهنگ نیست؛ همچنانکه مدح سلاطین و ارکان دولت نیز در آن هست؛ از هجوهای رکیک تیز؛ در ضمن از هجو مدعیان هم خالی نیست».

«در حدیقه ضمن نعت پیامبر اکرم، به داستان‌های پیامبران اشاره شده است. همه انبیا شاگردان محمد رسول‌الله‌اند او چون ولی و انبیاء تن او هستند. شریعت او جامع و او مهندس بنای حقیقت است. در مثنوی‌های عطار نیز به داستان پیامبران، بعد از نعت پیامبر اکرم اشاره شده است. در مثنوی‌های عرفانی داستان پیامبران نیز مثل داستان‌ها و حکایات دیگر، وسیله‌ای برای بیان و تعلیم اندیشه‌های عرفانی و انتقال آن به دیگران است» (پورنامداریان تقی، ۱۳۹۴: ۶۷). اما در اینجا همه سخن بر سر حکایت و داستان و قصه است که عرفا آن را برای انتقال مفاهیم بلند به خدمت گرفته‌اند. و اینکه وقتی سخن از کرامات صوفیه و معجزات پیامبر در قالب حکایت و داستان می‌رود، کاملاً روشن است که اصل مفهوم با تخیل شاعرانه درآمیخته است. پس دیگر سخن از راستی‌آزمایی حکایات هیچ وجهی ندارد.

جلال ستاری در صوفیانه‌ها و عارفانه نقل می‌کند: «من در حیرتم از استادان به‌راستی هشیاری چون زرین کوب که با همه نواندیشی‌هایشان، باز بحث بر سر راست و دروغ بودن کرامات، اعمال شگفت‌انگیز و حوادث عجیب و غریب زندگی صوفیان قصه را رها نمی‌کنند... چرا نمی‌پذیریم که حکایت‌سازان، با اهدافی معین مسئله کرامت را به درون حکایت‌های خود آورده‌اند؟ چرا نمی‌پذیریم که کرامت، اسلحه رهبران صوفی بی‌اسلحه بوده است علیه ایادی نظام‌های ستمگر؟»

داستان‌نویسان صوفی و عارف، وظایف بسیار خطیری داشته‌اند و برای همین دلیل از جمیع ابزارهای فضا ساز، برای تسلط بر فضای خارج از داستان سودجسته‌اند. کرامت قبل از هر چیز یک عنصر ناب و مؤثر فضا ساز است. و آنگاه دست‌افزار و فکرافزار و نویسنده برای وصول به یک مجموعه هدف‌های ارزشمند دگرگون‌ساز. بنابراین در تاریخ ادبیات به جمیع حوادث و وقایعی که در حکایت‌ها اتفاق می‌افتد به‌عنوان وقایع و حوادث داستانی نگاه می‌کنیم یعنی به‌عنوان واقعیت‌های هنری نه واقعیت‌های مادی و عینی.

کرامت، عملی است که به یک بخش از داستان تحرکی بس کافی می‌بخشد. کرامت، بن‌بست‌های حرکتی و حتی موضوعی را از میان می‌برد. کرامت، یک واقعیت تردیدناپذیر داستانی است که گرهی را به هنگام بازمی‌کند، مشکلی را از پیش پای شخصیت یا موضوع برمی‌دارد. کرامت به ساختمان، کمال ممکن را می‌بخشد. برای داستان‌نویس، هرگز که آیا پریدن به هوا یا قدم‌زدن بر آب، اموری است ممکن‌الوقوع یا خیر، مطرح نیست. برای او این سؤال، بی‌معنی و مبتذل است.

صوفی داستان‌نویس از جمله صوفیان سیاسی عمل‌گراست و داستان، تنها پایگاه مستحکم اقدامات مردمی ایشان است علیه ظلم» (ابراهیمی نادر، ۱۳۷۷: ۷۶ و ۷۵). جالب اینکه حکایات مثنوی‌های صوفیانه از یک طرح شخیت‌محور برخوردار است. گابریل گارسیا مارکز حوادث رمان صدسال تنهایی را با پیشگویی‌های یک جادوگر (ملکیادس) پدید

می‌آورد. مارکز با این کار ثابت کرد که می‌توان در مقوله طرح، همانند داستان‌های قدیمی رفتار کرد بدون اینکه دلوایس عدم ارتباط خواننده جدید باشد.

«نویسندگان شیوه رئالیسم جادویی قانون علیت که برهان ارسطویی باشد، قبول ندارند. داستان (حکایت، قصه) منطق خاص خویش را دارد. قانون علیت موردنظر ادبیات داستانی، به معنای واقع‌نمایی سلسله حوادث در پیرنگ است به گونه‌ای که از اتفاقات تصادفی می‌کاهد. اگر طرح مارکز مبتنی بر شخصیت یک جادوگر یا کیمیاگر است طرح حکایات صوفیه نیز مبتنی بر شخصیت‌های عارف و اولیاست.

۴. پیامبر در نگاره‌های مکتب قزوین

بعد از درگذشت شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ ه. ق، دوران حکومت ۵۳ ساله شاه طهماسب اول آغاز می‌شود. شاه اسماعیل به خاطر وقوع جنگ‌های زیاد در دوران حکومتش نتوانست همچون فرزندش، شاه طهماسب به هنر توجه داشته باشد. طراحی تصاویر عمارت مجلل دولت‌خانه و چهل‌ستون در قزوین عصر صفوی و اجرای اغلب آن‌ها با رنگ طلا به دست مولانا مظفرعلی انجام گرفته است. بیشتر طراحان جوان مکتب قزوین از شاگردان سلطان محمد تبریزی، آقامیرک و مولانا مظفرعلی به شمار می‌روند. در دوره ده‌ساله حکومت شاه طهماسب در پایتخت جدید (قزوین)، مکتب نگارگری قزوین به صورت تک‌ورقی و در هنر طراحی به شیوه سیاه‌قلم تحولی نوین یافت. در مکتب قزوین مصورسازی نسخ خطی جای خود را به خلق آثار انفرادی و فردگرا داد (رئیس گیلکو، شهبازی، ۱۴۰۰: ۱).

در مکتب قزوین، تزئینات و ریزه‌کاری کم‌تری در جزئیات و لباس به چشم می‌خورد و از نسخ خطی مصور در این مکتب می‌توان به فال‌نامه طهماسبی، شاه‌نامه شاه اسماعیل دوم، انوار سهیلی، گرشاسب‌نامه و شاه‌نامه قوام‌الدین بن محمد شیرازی اشاره کرد. در نگاره‌های این مکتب، نقاش و طراح سبک قزوین، با تصویری پرتحرک و دورگیری نرم و متحرک اشیا و اشخاص، سعی در خلق تصویری زنده و حقیقی دارد. بازی فوق‌العاده خطوط، قلم‌گیری‌ها و سایه‌ها با ضخامت گوناگون و اندازه‌های متفاوت مارپیچ‌ها، منحنی‌ها، و گاه تصاویر درهم تنیده، تأثیر حرکت در کل تصویر را باقی می‌گذارد. اهمیت قلم‌گیری در نقاشی قزوین به نسبت سابق افزایش چشمگیری می‌یابد و در عین حال، نرمش خاص و زیبایی خط، بسط و توسعه بیشتری پیدا می‌کند.

در تصویر زیر از نسخه فال‌نامه مکتب قزوین، نگاره‌ای از معراج پیامبر منعکس شده است که سیر تحولات معراج پیامبر را با جزئیات ترسیم کرده است.



تصویر ۱. معراج پیامبر، فال نامه. مکتب قزوین. از مجموعه آرتور سالکر، واشنگتن دی سی

نتیجه گیری

حکایاتی که مبتنی بر شخصیت پیامبر اکرم (ص) است. مسلم است که طرح در آثار مارکز به سبکی پست مدرن و بسیار فنی تر از طرح های سنتی حکایات تذکره است.

بسیاری از حکایات صوفیه در نزد سنایی و عطار و مولانا و نیز عارفان دیگر سه شخصیتی است:

۱- شخصیت محوری عارف یا ولی (پیامبر اکرم) که عامل حوادث در حکایت است؛

۲- شخصیت گرفتار یا کافری که با او برخورد می کند؛

۳- شخصیت راوی یا ناظر که نتیجه نهایی را در حکایت رقم می زند» (رودگر محمد، ۱۳۹۶: ۱۲۹ و ۱۲۷ و ۱۲۶).

مولوی از حدیقه سنایی در پرداخت موضوعات عارفانه با محوریت شخصیت پیامبر اکرم، بهره های بسیار برده است. ۳۹ قصه در مثنوی سروده شده وجود دارد که عیناً در حدیقه و یا سایر مثنوی های سنایی بوده است. ضمناً مولوی در پایان بردن سخن به ویژه آنگاه که مخاطب را مستعد و محرم ندانسته و خواسته سخنی را قطع نماید به شیوه سنایی

اقتدا کرده است. یکی از سرچشمه‌های زلال مولانا در بیان حکایات مثنوی، مثنوی‌های عطار است. عجیب آنکه از میان ۳۹۰ حکایت در شش دفتر مثنوی، ۴۲ حکایت در مثنوی‌های عطار آمده است.

میراث مولانا، آوا و صوت نیست بلکه یک صداست که حامل پیامی است که بیش از همه به آن گوش و آن دلی تعلق دارد که او بهتر بفهمد و بشنود. بلاتشبیه، پیامبر ما عربی است اما تاریخ تمدن اسلامی نشان می‌دهد که صدای او خارج از عربستان بهتر شنیده می‌شود. در عالم معنا اینجایی یا آنجایی بودن ملاک‌های دیگری دارد:

گفت	بوی	بلعجب	آمد	به	من	همچنانکه	مصطفی	را	از	یمن
تا	پیامبر	گفت	بردست	صبا	از	یمن	می‌آید	آن	بوی	خدا
از	اویس	و	از	قرن	بوی	عجب	مصطفی	را	مست	کرد و پر طرب

(مولوی، ۱۳۷۷: ۵۶۶)

همه قصه‌ها و حکایت‌هایی که درباره شأن و عظمت پیامبر اسلام در متون صوفیه و بالاخص در مثنوی‌های سنایی و عطار و مولانا جمع آمده‌اند، با مینی‌مالیسم غربی شباهت بسیار دارند. درواقع، ادبیات صوفیه و کلاسیک فارسی، پیش از فرهنگ و ادب غربی در ژانر قصه و حکایت به ایجاز ستودنی یا همان مینی‌مالیسم دست یافته بود. در ادبیات غنی ایران به‌ویژه ادب صوفیه، همواره گرایش به ایجاز در شعر و نثر کم و بیش وجود داشته است. در شعر فارسی در کنار قالب‌های بلند چون قصیده و مثنوی (البته منظومه‌های بلند داستانی) به قالب‌های دوبیتی و رباعی برمی‌خوریم که از ایجاز و اعجاز برخوردار است و به‌همین دلیل محلی مناسب برای تجربیات لحظه‌ای شاعران به‌شمار می‌رود. ناگفته نماند که مثنوی‌های عارفانه سنایی و عطار و مولانا و بسیاری از مثنوی سُرّایان دیگر، در لابلای موضوعات بلند، از حکایات کوتاه بهره‌ها برده‌اند که این‌هم جذابیت را برای خود خریده‌اند.

غرض از مینی‌مالیسم صوفیه به‌کارگیری حکایت‌های کوتاهی است که در ضمن سرودن داستان‌های بلند برای تعلیم و یا تولید جذابیت، از خود نشان داده‌اند. در تاریخ بیهقی به تصریح از «قصه کوتاه‌گونه» نام برده می‌شود: «و قصه‌ایی است کوتاه‌گونه، حدیث این طغرل اما نادر است ناچار بگویم و پس بسر تاریخ باز شوم» (بیهقی محمدحسین، ۱۳۸۴: ۴۰۲). گرایش به ایجاز علاوه بر نثر در شعر به‌صورت حکایات کوتاه، لطیفه‌ها، امثال و حکم و کلمات قصار نیز در مثنوی مولانا و عطار و سنایی به‌چشم می‌خورد. به‌عنوان مثال، در مثنوی اسرارنامه عطار حکایتی بسیار کوتاه و موجز و زیبا آمده که محل تأمل است:

یکی	پرسید	از	آن	برگشته	ایام	که	تو	چه	دوست	داری	گفت:	دشنام
که	مردم	هرچه	دیگر	می‌دهند	بجز	دشنام	منت	می‌نهند				

و یا در حدیقه حکایت گفتگوی مرد عیب‌جو و شتر که بسیار سخته و سنجیده پدید آمده است. طرح ساده، ایجاز گاه بیش از حد، سادگی زبان، محدودیت زمان و مکان، برجستگی برخی از عناصر داستان استفاده از تم جذاب، فاقد تعدد شخصیت در حکایت عواملی هستند که حکایات مثنوی‌های سنایی و عطار و مولانا و بسیاری از متون صوفیه را با جریان مینی‌مالیسم قابل قیاس ساخته‌اند. زمانی این حکایت‌ها از جذابیت خاصی برخوردار می‌گردند که بر محور شخصیت پیامبر اکرم می‌گردند. اگرچه مثنوی بهترین قالب برای بیان حکایت‌هاست مخصوصاً برای مولانا، اما گاه داستان‌ها را مولانا چنان به درازا می‌کشد که از حوصله خواننده بیرون است. مثلاً داستان «نجاری» در دفتر سوم مثنوی بدان حد طولانی است که بعد از ۱۱۲۵ بیت ادامه آن را مولانا به دفتر چهارم حواله می‌دهد:

گر تو خواهی باقی این گفت و گو ای اخی در دفتر چهارم بجو

و با ۳۵۲ بیت دیگر در دفتر چهارم به پایان رساند. درواقع، آنچه در حدیقه و مثنوی‌های چهارگانه عطار درباره شأن و منزلت حضرت محمد (ص) در قالب حکایت‌های عرفانی آمده در مثنوی نیز صادق است.

با این تفاوت که اولاً نگاه مولانا نسبت به آن دو نسبت به حکایت و قصه و داستان، بسیار جدی‌تر است و چه‌بسا نسبت به حکایت‌های آن دو طولانی‌تر است و دوم اینکه اگر حکایت‌های عارفانه با سنایی آغاز گردید اما شور و گرمای عطار و مولانا در حدیقه دیده نمی‌شود و این حکایت‌ها در عطار جوششی‌تر و گرم‌تر جلوه می‌کند. اما مولانا هم نسبت به سنایی و هم عطار از شور و عاطفه و هیجان شدید و شورانگیزتری برخوردار است به‌گونه‌ای که مخاطب عام را نیز جذب می‌کند و سوم اینکه، مطالب مولانا از گستردگی و عمق بیشتری برخوردار است؛ چراکه میزان مطالعه و تفحص او درباره پیامبر اکرم و نیز سایر موضوعات از سنایی و عطار بیشتر است؛ به‌طوری‌که حکایت‌های مثنوی چه در سطح عام و چه در سطح خاص، مخاطب را به تأمل و تفکر بیشتری وامی‌دارد. نکته آخر اینکه مولانا نوعی از روایت را برمی‌گزیند که شباهت بسیاری با روایات قرآن کریم و نیز کلیله و دمنه دارد. داستان اصلی را تا جایی روایت می‌کند یک‌باره داستان فرعی بداهه‌ای به ذهنش می‌رسد و شروع به روایت فرعی می‌کند. ممکن است در میان روایت فرعی، حکایت دیگری به ذهنش برسد به‌گونه‌ای که مخاطب ابتدا می‌پندارد مولانا سرنخ روایت داستان‌ها را از دست داده است اما باکمال شگفتی درمی‌یابد که به ترتیب داستان‌ها را به اتمام رسانده به ادامه داستان اصلی می‌پردازد و به نتیجه می‌رساند.

منابع و مأخذ:

کتاب‌ها

- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۹۲). صوفیسم و تائوئیسم. چاپ پنجم، تهران: نشر روزنه.
- بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۷). مثنوی معنوی. تصحیح عبدالکریم سروش، چاپ سوم، تهران: نشر دوستان.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (۱۳۸۹). تاریخ بیهقی، جلد دوم، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ چهاردهم، تهران: نشر مهتاب.
- پورجوادی نصرالله. (۱۳۷۴). شعر و شرع و عرش (فلسفه شعر در نزد عطار). تهران: اساطیر تهران.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۴). داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران: نشر سخن.
- (۱۳۸۰). در سایه‌سار آفتاب. تهران: نشر سخن.
- تقوی، محمد. (۱۳۸۵). قصه‌پردازی سنایی (شوریده‌ای در غزنه). تهران: نشر سخن.
- دبروین، حکیم. (۱۳۷۸). اقلیم عشق، مهیار علوی مقدم، مشهد: محمدجواد مهدوی نشر آستان قدس مشهد.
- رزمجو، حسین. (۱۳۷۵). انسان والا در منظومه‌های حماسی و عرفانی. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- رودگر، محمد. (۱۳۹۶). رئالیسم عرفانی. تهران: نشر سوره مهر تهران.
- ریتر، هلموت. (۱۳۷۷). دریای جان. ترجمه: عباس زریاب‌خویی، چاپ دوم، تهران: نشرالهدی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). ارزش میراث صوفیه. چاپ ششم، تهران: نشر علمی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۶۸). حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه. تصحیح: محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۳۹). الهی‌نامه. تصحیح: فواد روحانی، تهران: نشر زوار.
- (۱۳۶۱). اسرارنامه. تصحیح و شرح: سید صادق گوهری، چاپ ششم، تهران: نشر زوار.
- (۱۳۶۸). مصیبت‌نامه. شفیعی کدکنی، تهران: نشر سخن.
- (۱۳۶۶). منطق‌الطیر، به اهتمام سید صادق گوهری، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۴۰). مقدمه شرح آثار و احوال عطار، تهران: نشر انجمن آثار ملی.
- محبتی، مهدی. (۱۳۸۹). پیمانه‌های بی‌پایان. تهران: نشر هرمس.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۱). فطرت. چاپ سوم، تهران: نشر صدرا.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۷). مولوی‌نامه. چاپ نهم، تهران: مؤسسه نشر هما.

مقالات

احمدی، بابک. (۱۳۸۱). «مقاله دکان فقر». مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

احمدی، عبدالحمید. (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی ستایش پیامبر در آثار عطار و بوسیری». پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب، شماره ۱۰، ۶۷-۳۵.

اکبری، منوچهر. (۱۳۸۶). «بازتاب شخصیت پیامبر در ذهن و زبان سنایی». پژوهش زبان و ادب فارسی، ش ۹، ۱۵۹-۱۴۱.

رئیس گیلکو، اردلان؛ شهبازی شیران، حبیب. (۱۴۰۰). «ویژگی‌های نگارگری در مکتب قزوین و مشهد». همایش پژوهش‌های مدیریت و علوم انسانی در ایران، مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های مدیریت و علوم انسانی در ایران، ۴۸۶-۴۹۵.

غفار آوا، زیاده. (۱۳۹۰). «سیمای پیامبر اکرم در غزل‌های نعتی امیرعلیشیر نوایی». نامه پارسی، شماره ۵۸-۵۹.

محسنی، مرتضوی و شاگرد مویاب مریم. (۱۳۹۳). «تحلیل قصاید مدحی سنایی، سایت راسخون». مجله اینترنتی، سرویس جوان ایرانی، بخش شعر و ادبیات.

محمودی مریم و زمانی مژگان. (۱۳۹۵). «مقایسه حکایات و روایات و قصه‌های مولوی و سنایی». پژوهش نقد ادبی و سبک‌شناسی.

سیمای پیامبر اکرم (ص) در غزل‌های لغتی امیرعلیشیر نوایی. (۱۳۹۰). نامه پارسی، سال ۱۶ / ش ۳ و ۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی